

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الدَّرْسُ الثَّامِنُ

قالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)

جَمالُ المَرءِ فَصاحَةُ لِسانِهِ .

زیبایی مرد (انسان) شیوایی زبانش است .

■ به کتاب گویا گوش کنید و کلمات جدید متن را در کلاس با هم تکرار کنید.

آتى، آتٍ : آینده ، در حال آمدن	شاءٌ : خواست	مَحامِدٍ : ستایش ها
اِسْتَعَاثَ : کمک خواست	شَكْوَتٌ : شکایت کردم «ان	مَرَّرَ : تلخ کرد
بَدِيعٌ : نو (برای نخستین بار)	شَكْوَتٌ: اگر شکایت کنم»	مَصانِعٌ : آب انبارهای بیابان
بُعدٌ : دوری	شَمٌّ : بویید « شَمَمْتُ : بوییدی »	مَلِيحٌ : با نمک
جَرَّبَ : آزمایش کرد	عَجِينٌ : خمیر	مَمزُوجٌ : درآمیخته
حَلٌّ : فرود آمد	عُدَاةٌ : دشمنان «مفرد: عادى»	نُحْنٌ : شیون کردند (ناحٌ : بلند
ذاقٌ : چشید	عَشِيَّةٌ : آغاز شب	گريست)
دنا : نزدیک شد	غداةٌ : آغاز روز	وُدٌّ : عشق
رَجَا : امید داشت	فَلَوَاتٌ : بیابانها «مفرد: فَلَاة»	وَصَفٌ : وصف کرد
رَضِيََ : راضی شد	قَد تَفَتَّشُ : گاهی جست و جو	وَكُناتٌ : لانه ها
رُفَاتٌ : استخوان پوسیده	مى شود	هَامٌ : تشنه و سرگردان شد
رَكبٌ : کاروان شتر یا اسب سواران	قُرْبٌ : نزدیکی	هَجَرَ : جدایی گزید، جدا شد
سَلٌ : بپرس (اسأل)	كأسٌ : جام، لیوان	عدوٌ = عادى : دشمن
	مُجَرَّبٌ : آزموده	

صِناعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الأَدَبِ الفارِسيِّ صِنعت (آرایه ی) تَلْمِيعِ در ادبیات فارسی

إِنَّ اللُّغَةَ العَرَبِيَّةَ لُغَةُ القُرآنِ وَالأَحاديثِ وَالأَدعِيَّةِ فَقَدِ اسْتَفادَ مِنْها الشُّعراءُ الأيرانِيُّونَ

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و بسیاری از شاعران ایرانی از آن استفاده کرده اند

وَ اُنشَدَ بَعْضُهُمُ اَبياتاً مَمزُوجَةً بِالعَرَبِيَّةِ وَ الفارِسيَّةِ وَ سَمَّوها بِالْمُلَمَّعِ ؛

و برخی از آنها ابیاتی را آمیخته به عربی و فارسی سروده اند و آن را مُلَمَّع نامیده اند ؛

لِكَثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٍ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيْرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيْرَازِيِّ
وَجَلالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی مُلَمَّعَاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

مُلَمَّعُ حَافِظِ الشَّيْرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ (مُلَمَّعُ لِسَانِ الْغَيْبِ حَافِظِ شَيْرَازِيِّ)
از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
نامه ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم « که من روزگار را در دوری تو مانند قیامت دیدم »
دارم من از فراقش در دیده صد علامت
لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَةُ؟
من ازدوری او صدها نشانه در چشم دارم ، « آیا اشک‌های چشم من ، نشانه و علامت برایمان نیست ؟ »
هر چند کازمودم از وی نبود سودم
مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ
هر چه که تجربه کردم ، از جانب او فایده‌ای به من نرسید «هرکس آزموده را بیازماید ، پشیمانی نصیبش می شود »
پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتنا
فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةُ
از طبیبی درباره احوال محبوبم سوال کردم ، گفت : « در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامتی و آسایش است »
گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم
وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِإِلَّا مَلَامَةً
گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می شوم « به خدا سوگند که ما عشقی را بدون ملامت و سرزنش ندیدیم »
حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین
حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ

حافظ همانند خواستاری آمد که جان شیرین بدهد و جامی بستاند « تا از آن (دادن جان) ، جامی از کرامت عشق بچشد »

مُلَمَّعُ سَعْدِي الشَّيْرَازِي (مُلَمَّعُ سَعْدِي شيرازی)

سَلِّ الْمَصَانِعَ رُكْبًا تَهِيْمُ فِي الْفُلُوَاتِ تو قدر آب چه دانی که در کنار فُرَاتِي

از آب انبارها درباره‌ی سوارانی که در بیابان‌ها تشنه اند بپرس . تو قدر و ارزش آب را چه می دانی ، وقتی درکنار فرات هستی (مَصَانِعَ : آبگیرهایی بودند که مزه‌ی گوارایی نداشتند ولی برای تشنگان نعمتی بزرگ بوده است .)

شبهم به روی تو روزست و دیده ام به تو روشن وَ إِن هَجَرْتُ سَوَاءَ عَشِيَّتِي وَ غَدَاتِي

شبهم با دیدن روی تو مثل روز است و چشمم با دیدن روی تو روشن می شود. « و اگر مرا ترک کنی ، شب و روزم مساوی است »

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي

گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم ، اما امیدم را از دست ندادم ، « زمان گذشت و دلم می گوید که تو می آیی »

من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم اگر گلی به حقیقت عَجین آب حیاتی

من انسانی به زیبایی تو نه دیده ام و نه شنیده ام ، اگر خمیر آفرینش تو از آب و گل است ، حقیقتاً آغشته به آب زندگانی است .

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد وَ قَدْ تَفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ

شب‌های تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می شود، « وگاهی چشمه‌ی حیات در تاریکی‌ها جستجو می شود »

فَكَمْ تَمَرَّرُ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِ جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی

چقدر زندگیم را تلخ می کنی درحالی که تو این همه شاهد و شیرینی داری ! از دهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست !

نه پنج روزه‌ی عمرست عشق روی تو ما را وَ جَدْتُ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِن شَمَمْتُ رُفَاتِي

عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمر دنیا نیست ، « اگر خاک قبرم را ببویی ، بوی عشق را می یابی »

وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی

هرزبباروی با نمکی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می پسندی « ستایش های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی »

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغِيثُ وَ أَدْنُو که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی

از تو می ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می خواهم و به تو نزدیکی می جویم « که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی »

ز چشم دوست فتادم به کامه‌ی دل دشمن أَحِبَّتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي

به دلخواه و خواست دشمن ، از چشم دوست افتادم و بی ارزش شدم ، « دوستانم مرا ترک کردند همان طور که دشمنانم می خواهند »

فراقنامه‌ی سعدی عجب که در تو نگیرد وَ إِن شَكَوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْن فِي الْوَكْنَاتِ

شگفتا شرح نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی کند! « و اگر به نزدیکان شکایت ببرم ، در لانه‌ها می گیرند (و ناله سر می دهند) »

- عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.
- ۱ - لَيْسَ لِحَافِظٍ وَ سَعْدِي مَلَمَّعَاتٌ جَمِيلَةٌ .
- حافظ و سعدی ملّمعات زیبایی ندارند .
- ۲ - يَرَى حَافِظُ الدَّهْرَ مِنْ هَجْرٍ حَبِيبِهِ كَالْقِيَامَةِ .
- حافظ از دوری معشوقش ، روزگار را مانند قیامت می بیند (می پندارد) .
- ۳ - يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ حَبِيبِهِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا .
- حافظ در دوری معشوقش ، راحتی و آسایش و در نزدیک بودنش عذاب می بیند .
- ۴ - يَرَى سَعْدِيُّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيبِهِ .
- سعدی شب و روز را از دوری معشوقش یکسان می بیند .
- ۵ - قَالَ سَعْدِيُّ : «مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.»
- سعدی می گوید : « زمان گذشت و دلم می گوید که تو نمی آیی »

اعلموا

اسمُ الفاعِلِ و اسمُ المَفْعولِ و اسمُ المُبَالِغَةِ

در دستور زبان فارسی به اسم فاعل، صفت فاعلی و به اسم مفعول، صفت مفعولی می گویند.

اسم فاعل به معنای « انجام دهنده یا دارنده حالت » و اسم مفعول به معنای « انجام شده » است .

اسم فاعل و مفعول دو گروه اند :

گروه اول بر وزن « فاعل » و « مفعول » هستند که در سال گذشته با آنها آشنا شده بودید.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صانع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	خالق	آفریدگار	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	عابد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
يُشَاهِدُ	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلِّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	مُرْسِل	فرستنده	مُرْسَل	فرستاده شده
يَنْتَظِرُ	مُنْتَظِر	انتظار کِشَنده	مُنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلِّم	یاد داده شده
يَسْتَخْرِجُ	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرِج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	مُتَهَاجِم	حمله کننده	-	-
يُنْكَسِرُ	مُنْكَسِر	شکسته شونده	-	-

با دقت در دو جدول داده شده فرق اسم فاعل و اسم مفعول را بیابید .

گروه اول: فعل هایی بود که سوم شخص مفرد ماضی آنها سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن فاعل

و مفعول بود.

گروه دوم: فعل هایی است که سوم شخص مفرد ماضی آنها بیشتر از سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان با

حرف « مَ » شروع می شود . یک حرف مانده به آخر در اسم فاعل کسره و در اسم مفعول فتنه دارد.

(اسم فاعل: مَ ... - ...)، (اسم مفعول: مَ ... - ...)

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَالدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَاسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسْمُ الْمَفْعُولِ	اسْمُ الْفَاعِلِ	التَّرْجَمَةُ	الْكَلِمَةُ	
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	یاد داده شده	مُعَلِّمٌ	يُعَلِّمُ: یاد می دهد
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	داننده ، دانا	عَالِمٌ	يَعْلَمُ: می داند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	پیشنهاد دهنده	مُقْتَرِحٌ	اِقْتَرَحَ: پیشنهاد کرد
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	آماده شده	مُجَهَّزٌ	يُجَهِّزُ: آماده می کند
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	زده شده	مَضْرُوبٌ	ضَرَبَ: زد
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	یاد گیرنده	مُتَعَلِّمٌ	يَتَعَلَّمُ: یاد می گیرد

یا صانعِ كُلِّ مَصْنُوعٍ یا خالقِ كُلِّ مَخْلُوقٍ یا رازِقِ كُلِّ مَرْزُوقٍ یا مالِكِ كُلِّ مَمْلُوكٍ. من دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

ای سازنده‌ی هر ساخته شده‌ای ، ای آفریننده‌ی هر آفریده شده‌ای ،

ای روزی دهنده‌ی هر روزی داده شده‌ای ، ای مالک « صاحب » هر مُلکی .

اسم مبالغه بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد و بر وزن « فَعَالٌ » و « فَعَالَةٌ » است ؛ مانند

عَلَّامَةٌ (بسیار دانا) ؛ فَهَامَةٌ (بسیار فهمیده) صَبَّارٌ (بسیار بُردبار) ؛ عَفَّارٌ (بسیار آمرزنده) ؛

كَذَّابٌ (بسیار دروغگو) ؛ رَزَّاقٌ (بسیار روزی دهنده) ؛ خَلَّاقٌ (بسیار آفریننده)

گاهی وزن « فَعَالٌ » و « فَعَالَةٌ » بر شغل دلالت می کند ؛ مانند خَبَّازٌ (نانوا) ؛ حَدَّادٌ (آهنگر) گاهی نیز بر ابزار،

وسیله یا دستگاه دلالت می کند ؛ مانند فَتَّاحَةٌ (در بازکن) ؛ نَظَّارَةٌ (عینک) ؛ سَيَّارَةٌ (خودرو)

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيِبَ التَّالِيَةَ.

(أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ) : بسیار دستور دهنده به بدی (عَلَّامُ الْغُيُوبِ) : بسیار دانای به غیبها

(الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) : بسیار آفریننده‌ی دانا (هُوَ كَذَّابٌ) : او بسیار دروغگوست .

(حَمَالَةُ الْحَطَبِ) : هیزم کیش (الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيُّ) : خلبان ایرانی

(لِكُلِّ صَبَّارٍ) : برای هر بسیار شکیبایی (الهَاتِفُ الْجَوَّالُ) : تلفن همراه

رَسَامُ الصُّورِ : نقاش (تصویرگر) فَتَّاحَةُ الزُّجَاجَةِ : باز کننده‌ی (دستگیره‌ی) شیشه

▪ در گروه های دو نفره شبیه گفت و گوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

حوار (شِراءُ شَرِيحَةِ الْهَاتِفِ الْجَوَّالِ) : گفتگوها (خریدن سیم کارت تلفن همراه)

مُوظَّفُ الْإِتِّصَالَاتِ (کارمند مخابرات)	الزَّائِرَةُ (زیارت کننده)
تَفَضَّلِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بَطَاقَةَ الشَّحْنِ؟ بفرما، و آیا کارت شارژ می خواهی؟	رَجَاءً، أَعْطِنِي شَرِيحَةَ الْجَوَّالِ. لطفاً، به من سیم کارت تلفن همراه بده.
تَسْتَطِيعِينَ أَنْ تَشْحَنِي رَصِيدَ جَوَّالِكِ عَبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ . می توانی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی.	نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أَعْطِنِي بَطَاقَةً بِمَبْلَغِ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ رِيَالًا. بله؛ لطفاً به من شارژ به مبلغ ۲۵ ریال بده.
تَشْتَرِي الزَّائِرَةُ شَرِيحَةَ الْجَوَّالِ وَ بَطَاقَةَ الشَّحْنِ وَ تَضَعُ الشَّرِيحَةَ فِي جَوَّالِهَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَتَّصِلَ وَلَكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ، فَتَذْهَبُ عِنْدَ مَوْظِفِ الْإِتِّصَالَاتِ وَ تَقُولُ لَهُ : زائر سیم کارت تلفن همراه و کارت شارژ می خرد و سیم کارت را در تلفن همراه می گذارد و می خواهد که تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی کند پس نزد کارمند مخابرات می رود و به او می گوید :	
أَعْطِنِي الْبَطَاقَةَ مِنْ فَضْلِكَ . لطفاً کارت را به من بده . سَامِحِينِي ؛ أَنْتِ عَلَيَّ الْحَقُّ . أَبَدِّلْ لَكَ الْبَطَاقَةَ . مرا ببخش ؛ من را ببخشید ؛ حق با توست . کارت را برایت عوض می کنم .	عَفْوًا، فِي بَطَاقَةِ الشَّحْنِ إِشْكَالٌ . ببخشید ، کارت شارژ مشکل دارد .

الْتِمَارِين

- الْتَمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ وَ الْوَاقِعِ.
- ۱ - الْكَأْسُ زُجَاجَةٌ يُشْرَبُ فِيهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّايُ أَوْ الْفَهْوَةُ .
جام (لیوانی) شیشه‌ای است که در آن آب یا چای یا قهوه نوشیده می شود .
- ۲ - يُمَكِّنُ شِراءُ الشَّرِيحَةِ مِنْ إِدَارَةِ الْإِتِّصَالَاتِ .
خریدن سیم کارت از اداره مخابرات امکان دارد .
- ۳ - الرَّاسِبُ هُوَ الَّذِي مَا نَجَحَ فِي الْإِمْتِحَانَاتِ .
مردود همان کسی است که در امتحانات قبول نشده است .
- ۵ - غُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الرَّبِيعِ بَدِيعَةٌ جَمِيلَةٌ .
شاخه‌های درختان در بهار نو و زیبا هستند .
- ۶ - يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ .
نان از خمیر درست می شود .

الْتَمَرِينُ الثَّانِي : ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ الثَّلَاثَةِ . « كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ »
الْفَلَوَاتِ / بُعِدِ / وَدُّ / مَصْنَعُ / بَدَّلُ / فَتَّشَ / اللَّيْلِ / يَرْضَى

۱ - اَلْغَدَاةُ بَدَايَةُ النَّهَارِ وَالْعَشِيَّةُ بَدَايَةُ اللَّيْلِ .

« غداة : آغاز روز » ابتدای روز است و « عشیة : آغاز شب » شروع شب است .

۲ - رَأَيْنَا الشَّاطِطِيَّ عَن بُعْدِ عِبَرِ الطَّرِيقِ . در مسیر (راه) ساحل را از دور دیدیم .

۳ - رَجَاءٌ بَدَلُ هَذَا الْقَمِيصِ ، لِأَنَّهُ قَصِيرٌ . لطفاً این پیراهن را عوض کن ، برای اینکه آن کوتاه است .

۴ - فِي الْفَلَوَاتِ لَا تَعِيشُ نَبَاتَاتٌ كَثِيرٌ . در بیابان‌ها گیاهان زیادی زندگی نمی‌کنند .

۵ - الشَّرْطِيُّ فَتَّشَ حَقَائِبَ الْمُسَافِرِينَ . پلیس کیف‌های مسافران را گشت .

۶ - أَخِي قَانِعٌ ، يَرْضَى بِطَعَامٍ قَلِيلٍ . برادرم قانع است به غذای کمی رضایت می‌دهد .

الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ : تَرَجِمِ التَّرَاكِيِبَ الثَّلَاثِيَّةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ ، وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ .

يا عَلَّامِ الْغُيُوبِ : ای بسیار داننده‌ی غیب‌ها

اسم مبالغه

يا سِتَّارِ الْغُيُوبِ : ای بسیار پوشاننده‌ی غیب‌ها

اسم مبالغه

يا غَفَّارِ الذُّنُوبِ : ای بسیار آمرزنده‌ی گناهان

اسم مبالغه

يا رَافِعِ الدَّرَجَاتِ : ای بالا برنده‌ی درجه‌ها (رتبه‌ها)

اسم فاعل

يا سَامِعِ الدُّعَاءِ : ای شنونده‌ی دعا (خواسته)

اسم فاعل

يا غَافِرِ الْخَطَايَا : ای آمرزنده‌ی اشتباهات

اسم فاعل

يا سَاتِرِ كُلِّ مَعْيُوبٍ : ای پوشاننده‌ی هر معیوبی

اسم فاعل اسم مفعول

يا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ : ای آنکه نیکوکاران را دوست دارد

اسم فاعل

www.my-dars.ir

يا خَيْرِ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ : ای بهترین ستایش‌کننده و ستایش شده‌ای

اسم فاعل اسم مفعول

يا مَنْ بَأْبِهِ مَفْتُوحٌ لِلطَّلِبِينَ (لِ + ال + طالبین) : ای آنکه درگاهش برای طلب‌کنندگان (خواهان‌ها) باز است

اسم فاعل

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ : ضَعِ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ . « كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ » .

- ۱ - أَلرَّكْبُ ○ إِبْتِعَاذُ الصَّدِيقِ عَنِ صَدِيقِهِ أَوْ الزَّوْجِ عَنِ زَوْجَتِهِ .
 کاروان شتر یا اسب سواران
- ۲ - أَلرَّامَةُ ○ هُوَ الَّذِي لَهُ حَرَكَاتٌ جَمِيلَةٌ وَكَلَامٌ جَمِيلٌ .
 بزرگی و بزرگواری
- ۳ - أَلوَكْرُ ○ زِينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ .
 لانه
- ۴ - أَلهَجْرُ ○ شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ .
 دوری
- ۵ - أَلسَّوَارُ ○ بَيْتُ الطَّيُورِ . (لانه‌ی پرندگان)
 دستبند
- ۶ - أَلْمَلِيحُ ○
 با نمک

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ : تَرَجِّمِ الْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ .

۱ - مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

اسم فاعل اسم فاعل

هر کس بگوید من دانا هستم پس او نادان است . (اسمُ الْفَاعِلِ)

۲ - سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ فِي السَّفَرِ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

جار و مجرور

رئیس قبیله خدمتگزار آنها در سفر است . (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)

۳ - عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

فعل مجهول مضافاً إليه مضافاً إليه

دانایی که از دانایش سود برده می‌شود از هزار عبادت‌کننده بهتر است . (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ ، وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

۴ - أَلجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ ، وَالْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنَ جَلِيسِ السَّوِّءِ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

مبتدا خبر مبتدا خبر

همنشین نیکوکار بهتر از تنهایی است ، و تنهایی بهتر از همنشین بد است . (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

۵ - كَاتِمُ الْعِلْمِ ، يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَ الطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

اسم فاعل جار و مجرور جار و مجرور

پنهان کننده‌ی دانش ، هر چیزی حتی ماهی (- بزرگ) در دریا و پرنده‌ی در آسمان او را لعنت می‌کند . (اسمُ الْفَاعِلِ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمَلُوتَةِ.

۱- (لَا يَعْزَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) التَّمَلُّ: ۶۵

فعل فاعل مجرور به حرف جر مفعول به

در آسمان‌ها و زمین کسی جز خدا از غیب آگاه نیست. (= در آسمان‌ها و زمین فقط خدا از غیب آگاه است.)

۲- (يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ) النَّوْرُ: ۳۵

فعل فاعل مفعول به جار و مجرور

خداوند برای مردم مثال‌ها را می‌زند (بیان می‌کند).

۳- (وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا) الْكَهْفُ: ۴۹

فعل فاعل مضاف إليه مفعول به

و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.

۴- السُّكُوتُ ذَهَابٌ وَالْكَلامُ فِيضٌ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

مبتدا خبر مبتدا خبر

سکوت تلاست و سخن گفتن نقره است.

۵- الْكُتُبُ بِسَاتِيْنِ الْعُلَمَاءِ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

مبتدا خبر مضاف إليه

کتاب‌ها باغ‌های دانشمندان هستند.

۶- ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَةُ النَّاسِ . أمير المؤمنين علي (ع) ميوه‌ی عقل مدارا کردن با مردم است.

مبتدا مضاف إليه خبر مضاف إليه

۷- زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ . أمير المؤمنين علي (ع)

مبتدا مضاف إليه خبر مضاف إليه

زکات دانش گسترش آن است.

أنوار القرآن

كَمَّلِ الْفَرَاعَاتِ فِي التَّرْجَمَةِ الْفَارْسِيَّةِ.

مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِينَ

۱- (وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ)

و کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت دوری می‌کنند و هنگامی که خشمگین شوند می‌بخشایند.

۲- (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ)

و کسانی که [خواسته] پروردگارشان را برآوردند و نماز را برپا داشتند؛

۳- (وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ)

و در کارشان میان آنها مشورت هست؛

۴- (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ)

و از آنچه به آنها روزی دادیم انفاق می‌کنند.

۵- (وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ)

و کسانی که هرگاه به آنان ستم شود، یاری می‌جویند؛

۶- (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا)

و سزای بدی، بدی همانند آن است؛

۷- (فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)

پس هر کس درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده‌ی] خداست؛

۸- (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ)

زیرا او ستمگران را دوست ندارد (نمی‌دارد) . آلسوژی: ۳۷ . ۴۰

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ (پژوهش علمی)

ابْحَثْ عَنْ شُعْرَاءِ إِيرَانِيِّينَ آخِرِينَ أَنْشَدُوا مَلَمَعَاتٍ وَ اذْكَرْ آيَاتًا مِنْ مَلَمَعَاتِهِمْ.

به دنبال شاعران ایرانی دیگری بگرد که ملمعاتی را سروده‌اند و ابیاتی از ملمعات آنها را بیان کن .

بدیع الزمان نطنزی (متوفی ۴۹۷ یا ۴۹۹ هجری قمری) :

غزل لایغاز له احتشاما

غزل احسن الغزل المشهر

غزل نیکو نیاید جز بدو بر

یکی آهوی بی آهو که از طبع

* - بیت دوم ترجمه‌ی بیت اول است .

غضائری رازی (متوفی ۴۲۶ هـ ق) :

نسیم دو زلفین او بگذرد
برآمیخته با نسیم صبا

چه گویمش، گویمش چون بگذرد
الا یا نسیم الصبا مرحبا

ابوالمجد محدود بن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ قمری) :

دی ناگه از نگارم اندر رسید نامه
قالت: رای فوادی من هجرک القیامه

دیشب (در زمانی که انتظارش را نداشتم) از معشوقم نامه ای به من رسید ... (در نامه گفته شده بود): در قلب من از دوری تو قیامت برپاست.

گفتم که: عشق و دل را باشد علامتی هم
قالت: دموع عینی لم تکف بالعلامه

(به او پاسخ دادم): عشق علامت و نشانه (ی آشکاری) دارد ... گفت: آیا اشک چشمم به عنوان نشانه کفایت نمی کند؟

گفتا که: می چه سازی گفتم که مر سفر را
قالت: فمر صحیحا بالخیر و السلامه

گفت برای چه در حال آماده شدن هستی؟ .. گفتم: می خواهم به سفر بروم ... گفت: امیدوارم سرفت به خیر و سلامتی بگذرد.

گفتم: وفا نداری گفتا که: آزمودی
من جرب المجرب حلت به الندامه

گفتم: تو خیلی بی وفایی ... گفت: مگر آزمایش کردی (که به این نتیجه رسیدی؟) ... (در پاسخ گفتم): هر کس که آزموده ها را بیازماید، فقط پشیمانی عایدش می شود.

گفتم: وداع نایی واندر برم نگیری
قالت: ترید و صلی سرا و لا کرامه

گفتم: برای بدرقه ی من نمی آیی و برای خداحافظی مرا به آغوش نمی کشی؟ (رسم مرسوم خداحافظی را به جای نمی آوری؟) ... گفت: تو بودن با من را پنهانی می خواهی (نمی خواهی من در آشکارا به تو مهر بورزم)

گفتا: بگير زلفم گفتم: ملامت آيد قالت: الست تدرى العشق و الملامه

گفت: اين تکه موی مرا بگیر ... گفتم: سزاوار سرزنش می شوم ... گفت آیا عشق به همراه ملامت دیده ای؟ (استفهام انکاری است ... عشق و ملامت یک جا جمع نمی شوند)

* (به موی کنار گوش زلف می گویند)

* (زلف در اصطلاح صوفیه به معنی قرب آمده ... زلف را به نشانه ی نزدیکی و همراهی داده)



مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir